

[illegible][illegible][illegible]

بن بست

شرحی بر زندگی، آثار و مرگ صادق هدایت

مهدی رهبری

مقدمه‌ای بر زندگی و آثار صادق هدایت
در این کتاب به بررسی زندگی و آثار صادق هدایت پرداخته شده است. از جمله موضوعات مطرح شده می‌توان به زندگی شخصی، آثار ادبی، مرگ و میراث او اشاره کرد.

این کتاب برای علاقه‌مندان به ادبیات فارسی و به ویژه آثار صادق هدایت مناسب است. همچنین می‌تواند به عنوان منبعی برای تحقیقات دانشگاهی یا پژوهش‌های تخصصی مورد استفاده قرار گیرد.

نویسنده: مهدی رهبری

ناشر: انتشارات ...

سال چاپ: ...

تعداد صفحات: ...

قیمت: ...

[illegible][illegible]

بن بست

شرحی بر زندگی، آثار و مرگ صادق هدایت

دکتر مهدی رهبری

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران



بن بست

(شرحی بر زندگی، آثار و مرگ صادق هدایت)

دکتر مهدی رهبری

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران

• طراح جلد: سعید زاشکانی • امور فنی و صفحه‌آرایی: انتشارات کویر، نسرين قدرتی
• لیتوگرافی و چاپ: غزال • صحافی: صحافی علی • شمارگان: ۵۰۰ • چاپ اول: ۱۳۹۶
• شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۱۵۲-۴ • ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۴-۱۵۲-۴ • قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

Email: kavirbook@gmail.com

• نشانی: تهران، کریم‌خان زند، ابتدای قائم‌مقام فراهانی، کوی یکم، شماره ۲۰، ساختمان کویر
• کد پستی: ۱۵۸۵۹۱۴۹۱۳ • تلفن: ۸۸۳۰۱۹۹۲ و ۸۸۳۴۲۶۹۸ • نمابر: ۸۸۳۴۲۶۹۷

• تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

تقدیم به پسرمانی،

به امید آینده‌ای فارغ از هرگونه دغدغه‌ی هستی‌شناسانه،

معرفت‌شناختی و...

فهرست

۱۵	 آغاز: از روشنگری تا رمانتیسیم
۲۵	 فصل نخست: زندگی طوفانی
۸۱	 فصل دوم: اعتراض (نوشته‌ها)
۸۳	 اعتراض
۱۲۰	 رباعیات خیام
۱۲۴	 انسان و حیوان
۱۳۳	 زبان حال يك الاغ به وقت مرگ
۱۳۵	 جادوگری در ایران
۱۴۴	 مرگ
۱۴۸	 فوائد گیاه‌خواری
۱۵۹	 پروین دختر ساسان
۱۶۴	 افسانه‌ی آفرینش
۱۶۶	 مادلن
۱۶۸	 زنده به گور

۱۸۱		اسیر فرانسوی
۱۸۴		حاجی مراد
۱۸۸		آتش پرست
۱۹۱		داودگوژپشت
۱۹۳		آبجی خانم
۱۹۶		مرده خورها
۱۹۸		آب زندگی
۲۰۱		سایه ی مغول
۲۰۴		کور و برادرش
۲۰۷		کلاغ پیر
۲۰۹		تمشک تیغ دار
۲۱۲		مرداب حبشه
۲۱۴		محلل
۲۲۱		مشاور مخصوص
۲۲۷		حکایت با نتیجه
۲۲۸		شب های ورامین
۲۳۷		اوسانه
۲۴۰		اصفهان نصف جهان
۲۴۶		سه قطره خون
۲۵۹		گرداب

۲۶۶		داش آكل
۲۷۹		آينه‌ی شكسته
۲۸۴		طلب آمرزش
۲۸۶		لاله
۲۹۱		صورتك‌ها
۲۹۷		چنگال
۳۰۶		مردی كه نفسش را كشت
۳۱۱		گجسته‌دز
۳۲۴		چطور ژاندارك، دوشیزه‌ی اورلئان شده؟
۳۲۷		س.گ.ل.ل.
۳۴۶		زنی كه مردش را گم كرد
۳۵۷		عروسك پشت پرده
۳۶۶		آفرینگان
۳۷۱		آخرین لبخند
۳۸۲		پدران آدم
۳۸۹		نیرنگستان
۳۹۴		مازیار
۴۰۲		عَلویه خانم
۴۰۴		شرط بندی
۴۱۲		ترانه‌های خیام

۴۲۸		البعثة الاسلامية في البلاد الافرنجية
۴۳۱		مستطاب وَغَوْغ ساهاب
۴۴۱		بوف کور
۴۵۸		هوسباز
۴۷۳		سامپینگه
۴۸۱		کارنامه‌ی اردشیر بابکان
۴۸۴		ماتیکان گجستک ابالیش
۴۸۷		ترانه‌های عامیانه
۴۸۹		مَثَل‌های فارسی
۴۹۱		آقاموشه
۴۹۳		شنگول و منگول
۴۹۶		لچک کوچولوی قرمز
۴۹۹		چایک‌ووسکی
۵۰۱		در پیرامون لغت فرس اسدی
۵۰۳		شیوه‌ی نوین در تحقیق ادبی
۵۰۵		داستان ناز
۵۱۲		شیوه‌های نوین در شعر فارسی
۵۱۴		سنگ صبور
۵۱۹		شهرستان‌های ایران
۵۲۱		اشک تمساح

۵۳۱		معلم اخلاق
۵۳۴		سعدی زمان
۵۳۶		در راه جاه
۵۳۸		سگ ولگرد
۵۴۲		دُن ژوان کرج
۵۵۰		بن بست
۵۶۴		کاتیا
۵۶۹		تخت ابونصر
۵۸۵		تجلی
۵۹۵		تاریکخانه
۶۰۳		میهن پرست
۶۰۸		آخرین تیر تفنگ من
۶۱۰		مسخ
۶۱۴		گزارش گمان شکن
۶۱۶		یادگار جاماسب
۶۲۶		گورستان زنان خیانتکار
۶۲۹		جلو قانون
۶۳۳		ولنگاری
۶۳۵		فضیه مرغ روح
۶۳۸		فضیه زیر بته

- ۶۴۲ قضیه‌ی فرهنگ فرهنگستان
- ۶۴۵ قضیه‌ی دست بر قضا
- ۶۵۰ قضیه‌ی خر دَجَال
- ۶۵۹ قضیه‌ی نمک‌ترکی
- ۶۸۰ نقد ترجمه‌ی بازرس
- ۶۸۲ چگونه شاعر و نویسنده نشدم؟
- ۶۹۲ اوراشیما
- ۶۹۴ زَنْدِ وَهْمَنْ یِسْنُ
- ۶۹۹ حاجی آقا
- ۷۱۱ فلکلُر یا فرهنگ توده
- ۷۱۳ طرح کلی برای کاوش فلکلُر یك منطقه
- ۷۱۶ شغال و عرب
- ۷۲۴ آمدن شاه بهرام ورجاوند
- ۷۲۶ چند نکته درباره‌ی ویس و رامین
- ۷۲۹ خط پهلوی و الفبای صوتی
- ۷۳۱ دیوار
- ۷۳۳ گراکوس شکارچی
- ۷۴۲ قصه‌ی کدو
- ۷۴۶ هنر ساسانی در غرفه‌ی مدال‌ها

۷۴۷		مقدمه‌ای بر کتاب «کارخانه‌ی مطلق‌سازی»
۷۵۰		بلبل سرگشته
۷۵۴		فردا
۷۷۲		مسلك علی بابا
۷۷۵		درباره‌ی ایران و زبان فارسی
۷۸۱		قضیه‌ی توپ مرواری
۷۸۶		پیام کافکا
۸۳۱		فصل سوم: «فرجام هدایت»
۸۹۱		منابع
۸۹۹		نمایه

آغاز

«از روشنگری تا رمانتیسم»

«از هر کاری زده و خسته می‌شوم و بیزارم و اعصابم خرد شده. مثل یک محکوم و شاید بدتر از آن، شب را به روز می‌آورم، حوصله‌ی همه چیز را از دست داده‌ام، نه می‌توانم دیگر تشویق بشوم و نه دل‌داری پیدا کنم و نه خودم را گول بزنم... نکبت و خستگی و بی‌زاری که سر تا پایم را گرفته و دیگری بیش از این ممکن نیست. به همین مناسبت، نه حوصله‌ی شکایت و ... دارم، نه می‌توانم خودم را گول بزنم و نه غیرت خودکشی دارم. فقط یک جور محکومیت قی‌آلودی است که در محیط گند بی‌شرم... باید طی بکنم. همه چیز بن‌بست است و راه گریزی هم نیست.» (نامه‌ی هدایت به محمدعلی جمال‌زاده در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۴۸ م / ۱۳۲۷ خ)

از روشنگری تا رمانتیسم

در قرون هفدهم و هجدهم در اروپا، جنبشی جدید شروع به شکل‌گرفتن و انتشار نمود که تمامی ساختارهای گذشته را به شکلی انقلابی و ساختارشکنانه به پرسش گرفت. این جنبش عظیم که «روشنگری» نام داشت، با ایجاد تردید در تمامی اصول و شیوه‌های گذشته در راستای خوشبختی بشر، اصول جدیدی را بنیان نهاد که نه تنها هیچ شباهتی با قدیم نداشته‌اند، بلکه کاملاً علیه آن‌ها بوده‌اند. پیش‌تازان این جنبش فکری، افرادی را چون پیربل، ایساک نیوتن، جان لاک، رنه دکارت، شارل دو مونتسکیو، فرانسوا ولتر، دنیس دیدرو، دیتريش هولباخ، کلود آدرین هلوسیوس، امانوئل کانت، توماس پین و بسیاری دیگر در برمی‌گرفتند که همگی بر اصولی مشترك تأکید می‌نمودند. مهم‌ترین این اصول که پایه‌های فکری جنبش روشنگری محسوب می‌گردند، عبارت بودند از: تأکید بر خرد به عنوان تنها معیار سنجش حقیقت و واقعیت‌ها، اسطوره‌زدایی، خرافه‌زدایی، نفی هرگونه سلسله‌مراتب موروثی و طبقاتی و...، تأکید بر تجربه‌گرایی، عین‌گرایی، پرسش‌گری، شکاکیت، نتیجه‌گرایی، اراده‌مندی، اختیار و آزادی و نفی جبرگرایی، نسبی‌گرایی، اعتقاد به نقادی و نقدپذیری بدون هیچ‌گونه محدودیتی به‌ویژه نقد سنت، اسطوره‌ها،

اعتقادات، تاریخ و حکومت، مبارزه با جهل و تعصب، نقد مذهب به خصوص مذهب سازمان‌یافته، تساهل‌گرایی، نفی عقب‌ماندگی و لزوم دست‌یافتن به پیشرفت‌های علمی و صنعتی، اومانیزم و این موج گسترده که ابتدا در فرانسه شکل گرفت، بعد از مدت اندکی تمامی اروپا را دربرگرفت و مخالفان بسیاری از پادشاهان، کلیسا، اشراف، زمین‌داران و سنت‌گرایان را درمقابل این دسته از روشنگران جدید قرار داد.

جنبش روشنگری قرون هفدهم و هجدهم که خود ریشه در جنبش رنسانس و رفورم مذهبی قرن‌های پانزده و شانزده داشته است، تنها محدود به اروپا نماند، بلکه با کمک بزرگی که به پیشرفت علمی و صنعتی غرب نمود، زمینه‌های نشر این تفکر را نیز در دیگر مناطق جهان فراهم آورد. نخستین نتیجه‌ی این جنبش فکری، وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م بود که پس از مدتی کوتاه به ایجاد انقلاب و جنبش‌های اجتماعی در دیگر کشورهای اروپایی نیز منجر شد. نتیجه‌ی چنین انقلاب‌ها و جنبش‌هایی، سکولاریسم و از میان رفتن حکومت‌های پادشاهی مطلقه، نظام‌های سیاسی سلسله‌مراتبی اشرافی و نظام اقتصادی زمین‌داری و روی کار آمدن حکومت‌های دموکراتیک و نظام اقتصادی بورژوازی به جای آن‌ها بود.

در کشورهای عقب‌مانده از جمله ایران، به علت ورود کشورهای اروپایی به شکل نظامی، سیاسی، اقتصادی و علمی، تفکر جنبش روشنگری نیز با آن‌ها به این کشورها وارد شد. همچنین، سفرهای سیاسی و اقتصادی و یا تحصیلی از کشورهای عقب‌مانده به کشورهای اروپایی، سبب آشنایی با تحولات جدید در غرب شد. نخستین پرسشی که این رویارویی با خود در پی داشته است، چرایی علل عقب‌ماندگی شرق و پیشرفت غرب بود که بیشتر، در پی شکست‌های نظامی پیاپی رخ نمود.

در ایران، از همان زمانی که نخستین دانشجویان توسط عباس میرزا، ولیعهد فتح‌علی شاه قاجار، به اروپا اعزام شدند و همچنین در نتیجه‌ی شکست‌های سختی که ایران در این دوره از روس‌ها متحمل گردید، این پرسش از عقب‌ماندگی کشور و پیشرفت غرب در سطح وسیعی میان نخبگان و مردم شکل گرفت. در

نتیجه‌ی همین پرسش‌ها همراه با استعمار و عقب‌ماندگی بیشتر کشور بود که در دوره‌های بعدی، اصلاحاتی چند اما تاثیرگذار در کشور صورت گرفته و دانشجویان بیشتری به غرب اعزام شدند. همین اصلاحات اندک چون تاسیس مدارس، تغییرات در دستگاه‌های دیوانی و ...، همراه با عقب‌ماندگی‌های روزافزون و شکست‌های پی در پی در مقابل بیگانگان، جنبشی عظیم به نام «مشروطه‌خواهی» را در ایران و در سال ۱۲۸۵ خ شکل داد که سبب ایجاد نهادها و تغییرات جدید و بی‌سابقه‌ای چون تدوین نخستین قوانین اساسی و مدنی عرفی، پارلمان، کابینه، آزادی بیان و قلم، شکل‌گیری احزاب و از همه مهم‌تر، حکومت پادشاهی مشروطه به سبک برخی دولت‌های اروپایی گردید.

عقب‌ماندگی‌های همه‌جانبه و بسیار گسترده‌ی کشور در دوران قبل از انقلاب مشروطه و حتی تداوم آن پس از انقلاب و مقایسه‌ی چنین وضعیتی با کشورهای شرقی چون ترکیه، هندوستان، ژاپن و روسیه که در حال الگوبرداری سریع از غرب جهت پیشرفت بوده‌اند، بسیاری از متفکران ایرانی دردمند و مسوولیت‌پذیر را به پرسش و تأمل واداشت. متفکرانی چون میرزا ملکم‌خان، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا عبدالرحیم طالبوف، علی‌اکبر دهخدا، ملک‌الشعرای بهار، ملک‌المکملین، میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا ابوالقاسم صوراسرافیل، سید حسن تقی‌زاده، میرزاده عشقی و بسیاری دیگر، با نوشتن و انتشار آثار متعددی در قالب نظم و نثر در حوزه‌های مختلف داستان‌نویسی، فلسفه، سیاست، فرهنگ، تاریخ، مذهب، اقتصاد، جامعه، ترجمه‌ی آثار مطرح روشنگران غربی، چاپ روزنامه‌ها و ...، به نشر افکار روشنگری و مبارزه با عقب‌ماندگی پرداختند. همان‌ها بودند که در انقلاب مشروطه، افکار روشنگرانه‌ی اروپا را در میان مردم و دیگر اقشار جامعه نشر داده و ساختارهای جدیدی را بنا نهادند که مهم‌ترین تجلی آن در قانون اساسی مشروطه می‌باشد.

این درحالی‌ست که بسیاری از همین روشنگران به علت ناکامی انقلاب مشروطه در دست یافتن به اهداف خود یعنی توسعه‌ی هم‌زمان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، در سال‌های بعدی در صدد تشکیل دولتی مقتدر و متحد برای پیشبرد

تمامی اهداف انقلاب مشروطه برآمدند و گمان‌شان بر این بود که شرط دست‌یافتن به توسعه‌ی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و بعدها سیاسی، تشکیل چنین دولتی می‌باشد. از این‌رو، تمامی تلاش خود را به‌کار گرفتند تا دولتی نظامی و کارآمد در سال ۱۳۰۴ تشکیل دهند و بدین‌طریق، به اهداف فوق با شتابی هرچه بیش‌تر دست یابند. در عین حال، بسیاری از همین روشنفکران، هیچ‌گاه آرمان دموکراسی‌خواهی و توسعه‌ی سیاسی انقلاب مشروطه را فراموش نکرده و یا در کوتاه‌مدت تنها خواهان به تأخیر انداختن آن بوده‌اند. چنین تضاد فکری میان توسعه‌خواهی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با توسعه‌ی سیاسی که آرمان بیشتر روشنفکران مشروطه‌طلب بوده است، گاهی به رویارویی برخی از آن‌ها با دولت مطلقه‌ی رضا شاه انجامیده و زمینه‌های حذف و یا کناره‌گیری‌شان را فراهم نمود.

صادق هدایت در سال ۱۲۸۱ خ یعنی چهار سال قبل از انقلاب مشروطه، در خانواده‌ای دیوانی و اهل قلم و در بحبویه‌ی تحولات عظیم پس از انقلاب مشروطه به دنیا آمد. تولد و پرورش او در چنین خانواده‌ای که در کانون تحولات بوده و از قبل با افکار جدید آشنایی داشته‌اند و اجدادش چون رضاقلی‌خان هدایت نیز اهل فکر و قلم بوده‌اند و همچنین تحصیل وی در دارالفنون و سفرش برای ادامه‌ی تحصیل در اروپا، هدایت را با اندیشه‌های روشنگری آشنا نمود. در واقع، هدایت یکی از نمایندگان جنبش روشنگری در ایران بوده و به مانند بسیاری از روشنفکران زمانه‌اش، دغدغه‌ی توسعه‌ی همه‌جانبه و رفع عقب‌ماندگی کشور را داشته است؛ اما او برخلاف بسیاری از روشنفکران و به‌خصوص انتظار خانواده‌اش، از سیاست عملی دوری جسته و تنها نوشتن به‌منظور روشنگری را از ابتدا تا پایان عمر برگزید. بخش بزرگی از دغدغه‌ها و نوشته‌های او از همان افکار روشنگران اروپایی قرون هفده و هجده اروپا نشأت گرفته و می‌توان او را نماینده‌ی تمام عیار این جنبش عظیم فکری در ایران دانست که نتیجه‌ی تحصیل او در اروپا، آشنایی نزدیک‌اش با اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی متفکران غربی و روحیه‌ی کنجکاوانه و پرسش‌گرانه‌ی وی بوده است.

هدایت برخلاف بسیاری از روشنفکران زمانه‌اش، توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را هدف خود قرار داد و آشفته‌گی‌های گسترده، تاریخی و معاصر کشور چون استبداد، استعمارزدگی، شرارت‌ها و بی‌اخلاقی‌ها، جهل، خرافه‌گرایی، تعصبات و جذب روشنفکران به سیستم و جدایی آنان از رسالت روشنفکری، او را هر چه بیشتر به سوی نقدهای رادیکال و عمیق و فاصله‌گرفتن از دیگران حتی هم‌فکران خود سوق می‌داد. بدین‌سان، هدایت را می‌توان همچون فرانسوا ولتر در فرانسه، روشنفکری انتقادی بدون هیچ‌گونه پروا و ملاحظه‌ی خط‌قرمزهایی دانست که همچون روشنگران اروپا هدف خود را روشنگری و مبارزه با عقب‌ماندگی‌ها با تاکید بر خرد، اسطوره‌زدایی، خرافه‌زدایی، تجربه‌گرایی، پرسش‌گری، شکاکیت، سبی‌گرایی، نقادی رادیکال به‌ویژه نقد سنت، اسطوره‌ها، اعتقادات، تاریخ و حکومت، مبارزه با جهل و تعصب، نفی جبرگرایی، نفی عقب‌ماندگی و لزوم دست‌یافتن به پیشرفت‌های علمی و صنعتی و... قرار داد. این درحالی‌ست که روش نقد رادیکال، بی‌پروایانه و ساختارشکنانه‌ی هدایت در همه‌ی زمینه‌های فلسفی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، تاریخی و مذهبی (و یا هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی) همچون روشنگران اروپایی قرون هفده و هجده، از یک سو او را در جامعه‌ی عقب‌مانده و متصلب، هرچه بیشتر منزوی و در حاشیه قرار می‌داد و از سوی دیگر، اسباب نارضایتی، فاصله‌گرفتن و حتی طردشدگی از سوی خانواده‌ی محافظه‌کار، سیاست‌پیشه، دیوانی و درون‌سیستمی، روشنفکران جذب‌شده در قدرت، حکومت، صاحبان قدرت و ثروت، سنت‌گرایان و جامعه را برای او در پی داشته است.

هدایت در تمام دوران زندگی خود و در آثارش، به ایده‌های مکتب روشنگری (تلاش برای ساخت انسان و جامعه‌ی مطلوب با استفاده از روش‌های عقلانی و علمی) وفادار ماند، اما همچون بنیان‌گذاران و طرفداران مکتب رمانتیسم چون توماس کارلایل، فریدریش شلگل، یوهان ولفگانگ فون گوته، تی یک، ساموئل کالرلیچ، بایرن، نیچه، ژان ژاک روسو، سیسموندی، فریدریش فون گنتسل، گئورگ

هامان، هردر، فیخته، شلینگ، لامارتین، ویکتور هوگو، شوپنهاور و ... که در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم در مقابل مکتب روشنگری قد برافراشته بودند، با مشاهده‌ی شکست علم و عقلانیت در تکامل و خوشبختی انسان و جامعه، به تدریج به بیهودگی تلاش‌های خود و درنهایت، بیهودگی هرگونه تلاشی در این‌باره رسید. چنین نتیجه‌ای که تحت‌تاثیر مطالعه‌ی عمیق و گسترده‌ی آثار متعدد جدید غرب، رویارویی و تامل در تاریخ گذشته‌ی انسان‌ها، جوامع و کشور و به‌ویژه آشفتگی بیشتر اوضاع ایران و جهان بین دو جنگ اول و دوم جهانی و مقاومت جامعه و نیروهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایران در مقابل نوگرایی بوده است، او را هر چه بیشتر به سوی انزوا و ناامیدی پیش برده و تنهاتر و افسرده‌تر می‌نمود. به عبارت دیگر، هدایت از همان ابتدا دچار چنین دوگانگی در زندگی و اندیشه بوده است. از یک سو به علت دغدغه‌های انسانی به‌ویژه تعهد و احساس مسوولیت‌اش در قبال نوع بشر به‌خصوص عقب‌ماندگی کشورش، نمی‌توانست راه سکوت را در پیش گیرد و به سان متفکران روشنگری درصدد رفع عقب‌ماندگی‌ها و جهالت‌ها و تعصبات برای خوشبختی بشر به‌ویژه بشر ایرانی بود و از سوی دیگر، با پیش‌رفتن هر چه بیشتر در حوزه‌ی اندیشه‌ورزی و رویارویی با واقعیت‌های تلخ تاریخی و حال حاضر ایران و جهان، به سان متفکران رمانتیسم، به بیهودگی هرگونه تلاشی برای خوشبختی بشر و جامعه رسید. او در تمام زندگی و آثارش گرفتار چنین دوگانگی فلسفی و جامعه‌شناختی و ... بود و در عین حال که در تلاش برای روشنگری و ایجاد روزه‌ی امید برای رهایی بشر بوده است، اما به تدریج به اندیشمندی هیچ‌انگار بدل شد [و همچنان باقی ماند] که به علت مواجهه با موانع، شکست‌ها و قطع امیدش، رهایی را غیرممکن و بیهوده دانست. این ستیز میان امید و ناامیدی که از ابتدای تفکر و نوشتن و در طی تمام زندگی و آثار هدایت وجود داشته است، با عمیق‌تر شدن تفکر وی و به‌هم‌ریختگی بیشتر اوضاع ایران و جهان، در نهایت به غلبه‌ی وجه دوم تفکرش یعنی قطع امید از هرگونه تلاشی برای روشنگری و ساخت انسان و جامعه‌ای بهتر و خوشبخت‌تر انجامید که سرانجام، به پایان نوشتن و زندگی‌اش منجر گردید.

دوگانگی هدایت در راستای وفاداری اش به آرمان های جنبش روشنگری و سپس قطع امیدش از هرگونه اصلاح انسان و جامعه به ویژه در ایران که به تدریج، به تامل و ناامیدی اش در باب ماهیت هستی از جمله انسان (با رجوع به تاریخ و مشاهده ی وقایع حال) انجامید، سبب شدند تا سیر زندگی، اندیشه ها و نوشته های هدایت، به سوی رادیکال ترشدگی و ساختارشکنی بیشتر سوق داده شوند، به گونه ای که در اواخر عمر، دیگر تحمل چنین زندگی و وضعیتی برایش غیرممکن نموده و در نهایت، به بن بست نهایی و پایانی اش کشانند و راهی را جز عدم و خودکشی برایش باقی نگذارند. هدایت به ویژه از اواسط دهه ی ۱۳۲۰، دیگر متوقف شده بود. او نه قادر به تحمل دیگران و چنین وضعیتی بوده و نه دیگران حتی وجود او را تحمل می نمودند. همین مساله او را بیش از پیش منزوی، افسرده، بیمار، عصبی، دچار یاس فلسفی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و در نهایت به سوی بن بست و مرگ خودخواسته که می توان آن را «مرگی اعتراضی» خواند، کشانند.

در باب اثر حاضر، لازم به ذکر است که به منظور بررسی زندگی، اندیشه ها و مرگ هدایت، بیشترین تلاش و تمرکز بر روی آثار خود وی صورت پذیرفته است. بدین منظور، متن های بسیاری که از او تاکنون به چاپ رسیده اند، جهت تایید و یا رد آن ها در انتساب به وی، با یکدیگر مطابقت داده شده اند. همچنین به منظور بررسی دقیق اندیشه های هدایت و ارائه تفسیری بهتر از آن ها، از روش «زبانی» در این اثر استفاده شده است که مبتنی بر شناخت محیطی، تاریخی، جامعه شناختی، روان شناختی، سیاست شناختی و مانند آن ها در ایران و جهان می باشد. براساس روش «هرمنوتیک کلاسیک» نیز، سعی شده است تا با نویسنده و زمانه اش نوعی «همدلی» برای درک بهتر اندیشه ها و دغدغه های وی صورت پذیرد.

هدایت نویسنده ای بود که نوشته هایش همه ی ابعاد تاریخی و معاصر، همه ی حوزه های علوم اجتماعی، همه ی تکنیک های ادبی قدیم و جدید و همه ی لایه های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و ... را دربرمی گیرند و همین مساله به ویژه به علت دشوار بودن فهم و تفسیرشان، برسختی کار می افزایند. ازاین روست که هم نوشته ها و دیدگاه هدایت به مسائل و هم هرگونه تفسیری از نوشته های او توسط دیگران از جمله

این اثر، نسبی بوده و تنها يك دريچه و تفسير برای هرگونه شناختی محسوب می‌گردند. همان‌گونه که در «هرمنوتیک فلسفی» نیز بیان می‌گردد، هیچ متنی^۱ را نمی‌توان از زمینه‌های آن^۲ جدا نمود و با تغییر گفتمان‌ها، نوع نگاه انسان‌ها نیز به پدیده‌ها تغییر خواهند یافت. لذا هر متنی، تنها يك تفسير در میان تفاسیر مختلف بوده و هیچ کسی نمی‌تواند ادعای حقیقت محض، کامل، نهایی و مطلق نماید. در پایان آن‌که نویسنده‌ی کتاب حاضر، تمامی تلاش خود را به منظور ارائه‌ی تصویری علمی، دقیق و بی‌طرفانه از طریق مطالعه‌ی مستقیم آثار هدایت صورت داده و از هرگونه ارئه‌ی تصویری احساسی، متعصبانه، جانبدارانه، غیرعلمی و به‌ویژه غیرمستقیم به شدت دوری جسته است؛ با این وجود، تفسیرهای موجود در این کتاب نیز به مانند هر تفسیر دیگری نسبی خواهند بود.

فصل نخست

«زندگی طوفانی»

«هرکس در زندگی یک فن را وسیله‌ی معاش خود قرار می‌دهد. مثلاً یکی دایره‌ی «ن» را خوب می‌نویسد، یکی شعر قدما را از بر می‌کند، یکی مقاله‌ی تملق آمیز چاپ می‌کند و تا آخر عمر به همان وسیله نان خودش را درمی‌آورد. حالا من می‌بینم که آن‌چه تاکنون کرده و می‌کنم، همه بیهوده بوده است... حکایت من، حکایت آن کس است که دزدها پولش را بردند و ... و دلش را خوش کرد که پایش را از خط بیرون گذاشت...» (نامه‌ی هدایت به یان ریپکا در سال ۱۳۱۵)

زندگی طوفانی

رضاقلی خان طبرستانی، از ادیبان، شاعران و مورخان نامدار عصر محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار و پدرش نیز، آقامحمدهادی، از زمینداران و اعیان شمال و خزانه‌دار آقامحمدخان و سپس فتحعلی‌شاه قاجار بود. رضاقلی خان در تهران متولد شده، اما به علت شغل پدر - به عنوان خزانه‌داری ایالت فارس - در شیراز تحصیل نمود. وی پس از چندی، مورد توجه فتحعلی‌شاه قرار گرفته و لقب امیرالشعراپی یافت. سپس به علت دانش و ذکاوت فراوان، به دربار محمدشاه نیز راه یافته و جایگاه علمی بالایی در میان درباریان پیدا نمود؛ به گونه‌ای که در زمان ناصرالدین‌شاه، به ریاست مدرسه‌ی دارالفنون منصوب شد.

رضاقلی خان - که پدر و مادر صادق هدایت، از تبار مشترك وی بوده اند - نویسنده‌ی آثار بسیاری نیز بوده است، از جمله: مجمع‌الفصحا، فهرس‌التواریخ، اجمل‌التواریخ، مظاهرالانوار فی مناقب ائمه‌الاطهار، تذکره‌ی ریاض‌العارفین، فرهنگ انجمن آرای ناصری، مدارج‌البلاغه (در علم بدیع)، مثنوی گلستان ارم یا بکتاش‌نامه، مثنوی بحرالحقایق، مثنوی انیس‌العاشقین، مثنوی انوارالولایه، مثنوی خرم بهشت، مثنوی هدایت‌نامه، دیوان قصاید و غزلیات در سی هزار بیت،

اصول الفصول فی حصول الوصول (در تصوف)، لطایف المعارف (در عرفان)، نژادنامه (نسب‌نامه شاهان ایرانی)، سفرنامه‌ی خوارزم، منهج الهدایه، مفتاح‌الکنوز (شرح اشعار خاقانی)، رساله‌ی جامع‌الاسرار، روضه‌الصفای ناصری [شامل تاریخ دوره‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه که به دستور ناصرالدین‌شاه، برای تکمیل کتاب «روضه‌الصفای خواندمیر» در سه جلد نگاشته شد.^۱ و ...

رضاقلی‌خان، به غیر از اشتغال در حوزه‌ی شعر و ادب و تاریخ‌نگاری، از نواندیشان، منتقدین و اصلاح‌گران زمان خویش بود و از این‌روی نیز، مورد توجه امیرکبیر واقع و پس از صلح با ترکمنان ناحیه‌ی سرخس، وی را مسوول مذاکره، نظارت بر صلح، آزادی اسرا و ممانعت از خرید و فروش بردگان می‌کند. او با وجود اصرارهای شاه، هرگز کسب منصب ننموده و عمر خویش را تنها صرف تحقیق و نگارش نمود. زمانی که ناصرالدین‌شاه وی را به ریاست دارالفنون منصوب کرد، مورد استقبال بیشتر رجال و اندیشمندان عصر خود قرار گرفته، به گونه‌ای که برتلس، مستشرق روسی و نویسنده‌ی کتاب «تاریخ ادبیات فارسی»، ضمن ستودن رضاقلی‌خان، داشتن چنین مدیری حتی برای هر موسسه‌ی آموزشی اروپایی را موجب افتخار می‌داند.^۲

از رضاقلی‌خان، دو فرزند پسر به نام‌های علی‌قلی‌خان و جعفرقلی‌خان به یادگار ماند. علی‌قلی‌خان معروف به مخبرالدوله، تحصیل کرده‌ی دارالفنون و اروپا بوده و پس از مدتی توسط ناصرالدین‌شاه، وزیر پست و تلگراف، وزیر علوم و رییس دارالفنون و در عهد مظفرالدین‌شاه نیز وزیر داخله شد. وی دارای پنج فرزند بود که عبارت بودند از: حسین‌قلی‌خان مخبرالدوله (وزیر پست و تلگراف در شش کابینه)، مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله (نخستین رییس مجلس شورای ملی، وزیر مالیه، علوم، فواید عامه و معارف و اوقاف و همسر دختر مظفرالدین‌شاه قاجار، احترام السلطنه)، مهدی‌قلی‌خان مخبر السلطنه (از والیان، وکلای مجلس و وزرای عصر قاجار، نخست‌وزیر دوران رضاشاه از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ و همچنین نویسنده و

مترجم آثار متعددی در حوزه‌ی ادبی و تاریخی از جمله: خاطرات و خطرات، تحفه‌ی مخبری، گزارش ایران، افکار ام، برمن چه گذشت، دستور تعلیم الفبا برای آموزگاران، دستور سخن فرانسه به فارسی، میزان‌الصرف در صرف و نحو و ...، محمدقلی‌خان مخبرالملک (وکیل مجلس و وزیر دارایی) و زبینه‌خانم (همسر جوادخان سعدالدوله، نخست‌وزیر دوره‌ی محمدعلی‌شاه قاجار).

صادق هدایت از تبار جعفرقلی‌خان، دیگر فرزند رضاقلی‌خان بود. جعفرقلی‌خان نیرالملوک، از فارغ‌التحصیلان دارالفنون بود که به زبان‌های عربی و فرانسه آشنایی داشت. در سال ۱۲۷۹ به دستور ناصرالدین‌شاه به ریاست دارالفنون منصوب گردید و در همین دوره به کمک میرزا عبدالغفار اصفهانی ملقب به نجم‌الدوله، از منجمان و مهندسان و استاد ریاضی دارالفنون و پدر ریاضیات جدید در ایران، نخستین نقشه‌ی تهران را تهیه نمود. جعفرقلی در سال ۱۳۱۴ و در دوره‌ی رضاشاه پهلوی به وزارت علوم منصوب شد و مدارس جدید بسیاری در زمان او تأسیس گردید. فرزندان او عبارت بودند از: رضاقلی‌خان (رییس دارالفنون، وزیر پست و تلگراف و معارف و اوقاف)، امیرلشکر دکتر کریم هدایت (پزشک مخصوص شاه و رییس بیمارستان ارتش)^۱، سرگرد سلیمان‌خان و هدایت‌قلی‌خان اعتضادالملک (پدر صادق هدایت، استاد دارالفنون، والی، مشاور و رییس دفتر نخست‌وزیری از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۵، مدیرکل سازمان‌ها و ادارات بزرگ دولتی، رییس مدرسه‌ی نظام). جعفرقلی‌خان دختری نیز داشت که همسر مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه (پسر عموی خود و نخست‌وزیر دوران رضاشاه) بود و از وی یک فرزند دختر و پنج پسر به جای ماند که هر یک دارای مناصب دیوانی بوده‌اند و از جمله، می‌توان به نصرت‌الله هدایت، نماینده‌ی دوره‌ی دهم مجلس شورای ملی اشاره نمود.

هدایت‌قلی‌خان معروف به اعتضادالملک که از فرزندان جعفرقلی‌خان و پدر صادق هدایت بوده است، در سال ۱۲۵۲ در تهران زاده شد و دارای فرزندانی بود

۱. صادق هدایت به وی علاقه‌ی بسیاری داشت و در سفر کوتاهش به شیراز در بهار سال ۱۳۱۲، در خانه‌اش اقامت گزید.

که به جز صادق، هر يك دارای مناصب دیوانی و یا همسر یکی از صاحب‌منصبان بوده‌اند. فرزندان وی عبارت بودند از: «سرلشکر عیسی‌خان»^۱، «محمود هدایت»^۲، «اخترالملوک»^۳، انورالملوک^۱، صادق هدایت^۲ و اشرف‌الملوک^۳.

۱. عیسی هدایت، چهره‌ی نظامی خانواده بود. آخرین شغلی که داشت، ریاست دانشگاه جنگ (افسری) بوده و با درجه‌ی سرلشکری نیز بازنشسته شد. او در سال ۱۳۰۲ از طریق بورسیه به اروپا رفت تا در رشته‌ی نقشه‌برداری و توپخانه آموزش ببیند که در همین زمینه نیز دو کتاب منتشر کرد. وی در سن نود سالگی در تهران درگذشت. جهانگیر هدایت که هم‌اکنون در قید حیات بوده و ریاست بنیاد صادق هدایت و نظارت بر انتشار آثار او را عهده‌دار می‌باشد و چندین کتاب نیز درباره‌ی زندگی و آثار هدایت منتشر نمود، فرزند عیسی‌خان می‌باشد.

۲. حقوق‌دادن، قاضی، مستشار وزارت دادگستری، رییس شعبه‌ی دوم دیوان دادرسی دارایی، فرماندار تبریز، نقاش، موسیقی‌دان، نویسنده، مترجم و معاون پارلمانی نخست وزیرزم‌آرا که آثاری بسیاری هم در حوزه‌ی تاریخ و ادبیات و ... از جمله کتاب سه جلدی «گلزار جاویدان» در شرح حال و اشعار صدها شاعر پارسی‌گوی ایرانی و غیرایرانی منتشر نمود.

۳. همسر محمدعلی دولتشاهی معروف به شکوه‌الدوله (وزیر پست و تلگراف و تلفن در دوران پهلوی که جد بزرگش، محمدعلی میرزا دولت‌شاه، فرزند بزرگ فتح‌علی‌شاه قاجار بود.) که سه فرزند به نام‌های مهرانگیز، مهین و بهمن داشت. مهرانگیز دولتشاهی که رابطه‌ی بسیار نزدیکی با صادق هدایت داشته است و این رابطه تا پایان عمر نیز برقرار ماند، از فعالان تأثیرگذار حقوق زنان، مؤسس «جمعیت راه نو» و جزو نخستین زنانی بود که به مجلس شورای ملی راه یافت. او برای جلب نظر جامعه‌ی سنتی ایران نسبت به حقوق زنان، دیدارهایی نیز با آیت‌الله بروجردی و امام موسی صدر داشت. همچنین از جمله زنانی بود که قانون حمایت از خانواده را در مجلس طراحی و حق طلاق را برای زنان به رسمیت شناختند. او سه دوره نماینده‌ی مجلس بوده و در دوره‌ی عباسعلی خلعتبری در وزارت امور خارجه، نخستین سفیر زن ایرانی (بین سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ در دانمارک) شد.

اخترالملوک خواهر صادق هدایت، دختر دیگری نیز به نام مهین دولتشاهی داشت که همسر مظفر فیروز، از چهره‌های سیاسی مؤثر در دهه‌ی بیست و وزیر کار در کابینه‌ی احمد قوام بود. وی پابه‌پای همسرش در مناسبات سیاسی و اجتماعی حضور داشت و چند دهه‌ی بعد، زندگی سیاسی مظفر فیروز را در پاریس منتشر کرد. مهین نیز همچون مهرانگیز، با صادق هدایت رابطه‌ی نزدیکی داشت. مظفر فیروز، شوهر مهین دولتشاهی، هر چند به صدارت چند وزارت‌خانه و سفارت و سایر مناصب دولتی دست یافت، اما به دلیل قتل پدرش، نصرت‌الدوله فیروز فرمانفرما (فرزند شاهزاده عبدالحمید میرزا فرمانفرما و عزت‌الدوله، دختر مظفرالدین‌شاه قاجار) به دست رضاشاه، همواره کینه‌ی شدیدی نسبت به خاندان پهلوی داشته است. وی پس از وقایع شهریور بیست، ←

مادر صادق هدایت، عذرا ملقب به زیورالملوک، دختر حسین قلی خان هدایت معروف به مخبرالدوله دوم و حسین قلی خان نیز فرزند علی قلی خان مخبرالدوله و نوهی رضاقلی خان طبرستانی بود. او در دوران زندگی اش سمت های زیادی داشت که از جمله وزارت پست و تلگراف در دوره ی مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه قاجار بوده است. زیورالملوک، مادر صادق هدایت، سه برادر داشت که هر يك دارای سمت وزارت و نمایندگی مجلس شورای ملی و مجلس سنا بوده اند.

صادق هدایت، در شب سه شنبه، بیست و هشتم بهمن ماه سال ۱۲۸۱ خ (۱۹۰۲ م) در تهران و طبق آن چه گذشت، در خانواده و خاندانی پا به عرصه ی جهان گذارد که بیشترشان دارای مناصب بالای دیوانی و سیاسی و از تحصیل کردگان و نویسندگان معروف عصر خویش بوده اند. خاندان هدایت، نه از فئودال ها، نه از تجار و نه از کارخانه داران بوده اند، بلکه صرفاً طبقه ای دیوانی و حقوق بگیر محسوب می شدند. خاندانی که یکی از علل معروفیت شان به غیر از مساله ی اعتبار علمی و فرهنگی که اعتبار سیاسی و اجتماعی را برای شان به وجود آورده بود، فرهیختگی و دوری از هرگونه فساد مالی و زدویندهای سیاسی برخلاف بسیاری دیگر بود. اما آن چه صادق خان را از دیگر اعضای خانواده اش یعنی اجداد، پدر، برادران و همچنین قوم و خویش دیوانی و صاحب منصب اش متمایز می ساخت، بی علاقه ی و دوری شدید او از کسب مناصب دیوانی، علی رغم میل و فشار خانواده و علاقه ی

→ با سیدضیالالدین طباطبایی، حزب وطن و پس از آن، حزب اراده ی ملی را تاسیس کرد. بعد از روی کار آمدن احمد قوام، به کابینه ی او پیوست و از سوی نخست وزیر، مامور مذاکره با دولت شوروی و نیز سیدجعفر پیشه وری در وقایع آذربایجان شد. مدتی هم سفیر ایران در شوروی بود، اما پس از چندی به دستور محمدرضا شاه معزول و به اروپا مهاجرت کرد و در سال ۱۳۶۸ در پاریس درگذشت. مریم فیروز، از پایه گذاران حزب توده و همسر نورالدین کیانوری از رهبران این حزب، خواهر مظفر فیروز بوده است.

→ ۱. همسر تیسمار علی رزم آرا، رئیس ستاد ارتش و نخست وزیر سال ۱۳۲۹ که در جریان ملی کردن صنعت نفت ایران، ترور شد.

→ ۲. صادق هدایت، پنجمین فرزند خانواده و قیل از اشرف الملوک بود.

→ ۳. همسر ابراهیم جلالی و مادر بیژن جلالی (۱۳۷۸-۱۳۰۶) از شعرای نامدار معاصر.

بی‌نهایت او به نویسندگی و اندیشه‌ورزی بوده است؛ مساله‌ای که بعدها سبب اختلاف و فاصله‌ی میان او و سایر اعضای خانواده شده و تاثیر زیادی بر زندگی هدایت گذارد. به عبارت دیگر، اشتغال خانواده و خاندان هدایت در مناصب دیوانی در روزگار قاجار و همچنین پهلوی که به خاطر مقام ممتاز آنان در عرصه‌ی علمی، تحصیلات عالی، اعتبار سیاسی و فرهنگی و بی‌طرفی بیشترشان در حوزه‌ی سیاسی بوده است، آنان را به محافظه‌کارانی بدل می‌ساخت که همین مساله هم سبب تداوم این خاندان در ساختار قدرت در دوره‌های مختلف شده و هم با رویکرد انتقادی و ساختارشکنانه‌ی صادق هدایت در تضاد کامل بوده است.

به جز تولد هدایت در خانواده و خاندانی تحصیل‌کرده، روشنفکر، دیوانی، بانفوذ و محافظه‌کار که در بطن حوادث قرار داشته است، تولد وی مقارن با حوادث بسیاری در جامعه و جهان نیز بوده است. او درست در بحبوحه‌ی انقلاب مشروطه‌ی سال ۱۲۸۵ خ به دنیا آمد. زمانی که تنها سه سال از عمرش می‌گذشت، یکی از بزرگ‌ترین تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در ایران رخ نمود و او نیز به علت واقع شدن در خانواده‌ای دیوانی، نمی‌توانست تحت تاثیر این تحولات نباشد. انقلاب مشروطه که نخستین جنبش روشنگری در راستای استبدادستیزی، دموکراسی‌خواهی، قانون‌گرایی، عدالت اجتماعی و توسعه‌خواهی بود، نقطه‌ی عطفی در تاریخ کشور و نیز نگرش هدایت می‌باشد که پس از ناکامی، قتل و تبعید نوگرایان اصلاح‌طلب و صاحب‌منصبی چون عباس میرزا، میرزا ابوالقاسم فراهانی، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و در نهایت امین‌الدوله، به عنوان آخرین صدراعظم اصلاح‌گر دوران قاجار، به وقوع پیوست. هدایت با گذشت سن، شاهد سیر صعودی و نزولی این انقلاب و ناکامی آن بود و نه تنها از نزدیک از تحولات عینی ناشی از این انقلاب، بلکه از تحولات ذهنی آن نیز متأثر بوده است. این انقلاب آغازگر بحث‌های عمیق اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بوده و ساختارهای جدیدی را نیز از نظر عینی به دنبال داشته است. هدایت تا سن ۲۳ سالگی و به علت موقعیت خانوادگی‌اش، در کانون این تحولات ذهنی و عینی گسترده قرار داشت و از نزدیک شاهد سقوط آرمان‌های انقلاب مشروطه بود. علل

چنین شکستی به ویژه از بعد فرهنگی، نمی توانست از نظرگاه پرسش گرانه اش به دور و یا تاثیری در او نداشته باشند. او در این مدت شاهد جنگ های داخلی میان استبدادگرایان و آزادی خواهان، میان خود آزادی خواهان، میان سنت گرایان و نوگرایان، گروه های سیاسی و قومیت ها، کشتاربی سابقه ی نواندیشان و آزادی خواهانی چون جهانگیرخان صوراصرافیل، میرزا نصرالله ملك المتكلمین، سید جمال واعظ، قاضی ارداقی، بطروس ملك آندریاسیان، ثقه الاسلام تبریزی، حاجی آقا میررشتی، خبیرالملک، شیخ احمد روحی، کلنل پسیان، میرزا کوچک خان، شیخ محمد خیابانی، میرزاده عشقی و ... به دست استبداد و استعمار بود. ضمن این که بی کفایتی رجال سیاسی، انحراف بسیاری از مشروطه خواهان از اهداف اولیه و جذب شان در ساختارهای قدرت و ثروت، بی تفاوتی عامه ی مردم، رواج خرافه گرایی، جهل و تعصب در جامعه که اسباب سوءاستفاده ی صاحبان قدرت و ثروت داخلی و خارجی را فراهم می نمود و ... او را مورد رنج و آزار قرار می داده اند.

در همین دوران، هدایت شاهد مساله ی دردناک دیگری نیز بوده است و آن اشغال ایران از سوی روسیه و انگلستان و شروع جنگ بزرگ جهانی اول بود که طی آن میلیون ها انسان بی گناه کشته شده و ایران و جهان را عرصه ی جولان اهریمنان ساخته بود. روحیه ی وطن دوستانه، حساس و عاطفی هدایت، او را هرچه بیشتر تحت تاثیر این تحولات قرار می داد و کشتارگری ها و ویرانی ها در ابعاد وسیع و جهانی، آن هم در و توسط کشورهای که منادی تمدن و پیشرفت بوده اند، بر ناامیدی او از انسان و هستی می افزودند. ضمن این که عقب ماندگی هرچه بیشتر کشور و درماندگی مردم نیز همراه با از میان رفتن آرمان های انقلاب مشروطه که می توانست نقطه ی عطفی در پیشرفت و تحول تاریخی کشور باشد، روحیه ی مسوولیت پذیر و انسان دوستانه اش را هرچه بیشتر رنجور ساخته و او را به سوی پرداختن به علل عقب ماندگی تاریخی ایران و شرارت ورزی انسان در تاریخ سوق و در اولویت فکری اش قرار می دادند.

در سال ۱۳۰۴ و زمانی که هدایت ۲۳ سال داشت، تحول بزرگ و تعیین کننده ی دیگری نیز در ایران رخ می دهد و آن، سقوط سلسله ی قاجار و روی کار آمدن

سلسله‌ی جدید پهلوی بود. اگرچه خانواده و اعضای بسیاری از خاندان هدایت خود را با شرایط جدید تطبیق و همراه نموده و در زمان رضاشاه دارای منصب‌های بالایی چون نخست‌وزیری و وزارت گشتند، اما او برای آزادی و دموکراسی نیز به اندازه‌ی توسعه‌یافتگی اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ارزش قائل بود. به‌ویژه آن که روحیه‌ی سرکش و انتقادی و پرسشگرانه‌اش، با استبداد حکومت جدید و محافظه‌کاری خانواده، هیچ‌گونه سازگاری نداشته است. در نوشته‌های پراکنده‌ای که بعداً از هدایت نقل خواهد شد، انزجار او از استبداد رضاشاهی به روشنی پیداست. اما مساله‌ی حائز اهمیت تاریخی در این‌جا آن است که با روی کارآمدن حکومت مدرن رضاشاه، بسیاری از روشنفکران و مشروطه‌طلبان چون محمدعلی فروغی، حسن تقی‌زاده، منصور عدل، تیمور تاش، احمد تدین، سید یعقوب انوار، رضا تجدد، علی‌اکبر داور، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، محمود افشار، ملک‌الشعرای بهار، علی‌اکبر دهخدا و دیگران، بنابر عقیده‌ی شخصی و فکری‌شان [مصلحت‌اندیشی و ضرورت تاریخی کشور]، توسعه‌ی اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را مقدم بر توسعه‌ی سیاسی و آزادی‌خواهی دانسته و از همین‌روی با رضاشاه همراه شده و در تاسیس و بقای آن کمک نمودند.^۱ درحالی‌که بسیاری از همین روشنفکران، بعدها به علت استبداد و شخص‌محوری رضاشاه به تدریج از او جدا شده و تحت زندان، قتل، خانه‌نشینی اجباری و انزوای طلبی خودخواسته قرار گرفتند. این درحالی‌ست که هدایت، شاخص‌ترین نویسنده‌ی روشنفکر در این سال‌ها همراه با تعداد اندک دیگری از نوگرایان بود که به تنهایی و در سکوت و سرکوب کامل روشنفکران آزادی‌خواه، با قلم خویش به روشنگری در راستای آزادی بیان و قلم و نفی استبداد و سرکوب پرداخت. اگرچه روشنفکران دیگری نیز بوده‌اند که در این سال‌ها با حکومت مبارزه می‌کردند، اما بیشترشان در قالب گروه‌ها و

۱. نگاهی به ترکیب مجلس موسسان تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی که دربرگیرنده‌ی بیش از دویست و هفتاد نماینده بوده و همگی‌شان به جز چند نفر انگشت‌شمار به رضاشاه به‌عنوان پادشاه دودمان جدید پهلوی رای داده‌اند، گویای طرفداری بیشتر روشنفکران عصر مشروطه از چنین تحولی به‌منظور رهایی از عقب‌ماندگی از طریق روی کارآوردن حکومت مطلقه‌ی مدرن می‌باشد.

احزاب بودند که مهم‌ترین شان گروه کمونیستی موسوم به «پنجاه و سه» نفر بود. این درحالی‌ست که هدایت جزو هیچ دارودسته‌ای نبوده و در مبارزه‌اش تنها بود. به غیر از مسائل دردناکی که هدایت شاهدش بوده است، بار دیگر با پدیده‌های شوم نوظهوری یعنی فاشیسم و کمونیسم در قلب اروپا، جنگ جهانی دوم^۱، کشتار میلیون‌ها انسان و ساخت کوره‌های آدم‌سوزی به نام حقیقت و برتری نژادی و ایدئولوژیک در اوایل و اواسط قرن بیستم آن هم در کشورهایی که فلاسفه و هنرمندان بزرگی را در خود پرورش داده و همان‌ها بودند که اروپا را از قرون وسطی‌رهای بخشیده و آرمان‌های برابری‌طلبی و آزادی‌خواهی را برای نخستین بار در تاریخ تحقق بخشیدند، مواجه شد. اروپایی که برای روشنفکرانی چون هدایت مهد تمدن جدید، عقلانیت مدرن و اندیشه‌های بشردوستانه بوده است، به‌ویژه فرانسه به عنوان کانون جریان‌ات روشنفکری، هم‌اکنون عرصه‌ی تاخت‌وتاز فاشیسم و کمونیسم و کشتارهای بی‌رحمانه و بی‌نظیر شده بود و پیشرفت‌های فکری و صنعتی که قرار بود در خدمت رفاه و آزادی و کاستن از درد و رنج بشری باشند و به عقب‌ماندگی‌های تاریخی ملت‌ها پایان دهند، به ابزار سرکوب‌گری بدل شده بودند. او در سال ۱۹۳۵ و در سن ۳۳ سالگی، شاهد ظهور و پیروزی فاشیست‌ها در آلمان از طریق انتخابات و حمایت و شور و هیجان وصف‌ناپذیر مردم در حمایت از هیتلر و حتی پیوستن و توجیه‌گیری بسیاری از روشنفکران بدین اندیشه‌ی هولناک بود. در ۳۸ سالگی‌اش شاهد شروع بی‌رحمانه‌ترین جنگ جهانی و همچنین اشغال و نابودی کشوری [فرانسه] بود که به اندیشه‌های روشنگرانه و آزادی‌خواهانه‌اش عشق می‌ورزید. همین مساله همراه با عقب‌ماندگی کشورش در طی تاریخ و نابودی‌اش توسط استعمارگران غرب و شرق نیز به تدریج هدایت را سرخورده‌تر و ناامیدتر ساخته و از انسان و تمدن منزجر می‌ساخت که در نهایت، ذهن حساس و عاطفی و کنجکاو او را به سوی نیهیلیسم و پرسش‌گرفتن هستی سوق داده و رفته‌رفته وی را منزوی‌تر می‌نمودند.

۱. تمامی زندگی هدایت، میان دو جنگ بزرگ جهانی واقع شده بود.